

بررسی تطبیقی مبانی رئالیسم در رمان «النهایات» اثر عبدالرحمان منیف و «اوسنه بابا سبحان» اثر محمود دولت‌آبادی

محمود حیدری*

علی‌اکبر حاتمی تل مارانی**

چکیده

امروزه در مباحث نقد ادبی، رئالیسم به عنوان مکتبی ادبی، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات داستانی دارد؛ مکتبی که می‌کوشد خصوصیات انسان‌ها و اوضاع اجتماعی را آن گونه که در زندگی واقعی به نظر می‌رسند، بازتاب دهد. عبدالرحمان منیف، نویسنده سرشناس عربستانی تبار و محمود دولت‌آبادی، داستان‌نویس صاحب‌سبک ایرانی از جمله نویسندگانی هستند که در آثار خود بر مبنای مبانی رئالیستی، واقعیات جوامع خود را با رویکردی انتقادی و اصلاح‌جویانه، به رشته تحریر درآورده‌اند. منیف در رمان «النهایات» و دولت‌آبادی در «اوسنه بابا سبحان» با همین رویکرد، اقلیم روستا و شرایط اجتماعی-اقتصادی مردمان آن را به تصویر می‌کشند. پژوهش حاضر، به مبانی رئالیسم در رمان «النهایات» و داستان بلند «اوسنه بابا سبحان» از جهت محتوایی می‌پردازد و نشان می‌دهد که در هر دو اثر، به موضوعاتی عینی و ملموس پیرامون زندگی روستائینان می‌پردازند و درونمایه‌هایی برگرفته از واقعیت‌های زندگی آنان، همچون فقر، درد و رنج و ناکامی و محرومیت در محیط روستا را نشان داده‌اند. انتخاب موضوع و درون‌مایه‌ها با رویکردی انتقادی و اصلاح‌جویانه، منطبق بر واقعیت و معیارهای رئالیستی به ویژه رئالیسم انتقادی است.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)، mahmoodhaidari@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج، hatamialiakbar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۱

کلیدواژه‌ها: محمود دولت آبادی، عبدالرحمان منیف، آوسنه‌ی بابا سبحان،
النهیات، رئالیسم.

۱. مقدمه

ادبیات داستانی را از منظرهای مختلف، از جمله دیدگاه مکتب‌های ادبی می‌توان تحلیل و بررسی کرد. در این میان، رئالیسم از مکاتبی است که نویسندگان بسیاری بدان رو آورده‌اند. این مکتب، نخست درحوزه فلسفه به کار رفته‌است، به گونه‌ای که باید آن را در اندیشه‌های ارسطو جست‌وجو کرد. (تودوروف، ۱۳۷۹: ۱۴) رئالیسم، در وهله اول با «گوستاو کوربه» در نقاشی آغاز شد. «کوربه» که «هنر برای هنر» (Art for Art) را پوچ می‌دانست با برپایی نمایشگاهی از آثار خود، جنجال‌آفرین شد و «توانست افکار عمومی را به سوی خود جلب کند. این پیروزی در عرصه ادبیات نیز مؤثر افتاد و کمک مهمی به نویسندگان رئالیست کرد.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۲۷۳).

این مکتب به عنوان جنبشی ادبی در فرانسه متولد شد و پایه‌گذاران آن نویسندگان نه چندان معروفی مانند «شانفلوری (Champfleury)، «مورژه (Murger)، و «دورانتی (Duranty) بودند. (همان، ۲۷۳) انعطاف معنایی رئالیسم سبب شده است که منتقدان و نظریه پردازان، تعاریف مختلفی از آن ارائه کنند. «کادن (Cudoon) معتقد است، رئالیسم «بیانگر علاقه و تمایلی بنیادین نسبت به شیء و موضوع خارج از ذهن است. از این رو بیشتر نویسندگان به نوعی با واقعیت سر و کار داشته‌اند و بخش گسترده‌ای از ادبیات جهان را آثار واقع‌گرایانه به خود اختصاص داده و این همان است که «اچ. لوین» آن را گرایش ارادی هنر به واقعیت تقریبی نامیده است.» (کادن، ۱۳۸۰: ۳۶۳)

«شانفلوری» رئالیسم را «انسان امروز، در تمدن جدید» تعریف می‌کند و «موپاسان» صورت دیگری از این تعریف را می‌آورد: «کشف و ارائه آنچه انسان معاصر واقعا هست.» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۲۷۸) آنچه در این تعاریف بیشتر چشمگیر است، تأکید بر واقع‌گرایی و عینی‌گرایی و توجه به زمان حال و انسان امروزی است. همین امر عاملی است که حضور و نفوذ این مکتب را در میان نویسندگان آثار داستانی برجسته می‌سازد؛ چنانکه به نظر می‌رسد بیشتر از سایر مکاتب ادبی، داستان‌هایی بر مبنای مبانی رئالیسم نگارش یافته‌است. نویسنده واقع‌گرا همواره بر آن است تا خواننده احساس کند که امور به واقع چگونه‌اند (اسکولز، ۱۳۸۷: ۱۱) و بر خلاف رمانتیسیم، از بیان واقعیت‌های تلخ پیرامون جامعه روی

بر نمی‌گرداند بلکه در پی آن است تا آن واقعیت‌ها را به شیوه‌ای محسوس و عینی بازتاب دهد.

دقت در توصیف، علاقمندی به طبقات پایین جامعه، ابداع شخصیت نوعی، تصویرسازی واقعی، گونه‌شناسی اجتماعی، مشاهده و بازنمایی وقایع، تحلیل و کالبدشکافی جامعه، تأثیر متقابل انسان و محیط، انتقاد از اوضاع جامعه، مجسم کردن تضادهای طبقات اجتماعی، واکنش منفی به جهان پیرامون و ... از مهم‌ترین مبانی این مکتب به شمار می‌رود. (خاتمی و تقوی، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۱۰۴)

۲. بیان مسئله

این پژوهش با تأکید بر رئالیسم انتقادی به مقایسه دو رمان «النهایات» اثر نویسنده عرب؛ عبدالرحمن منیف و «اوسنه بابا سبحان» اثر نویسنده بزرگ ایرانی محمود دولت‌آبادی می‌پردازد و آنچه که پژوهشگران را به این مهم سوق داد، شباهت‌های انکارناپذیر و صریحی است که خواننده و پژوهشگر را برمی‌انگیزد تا زندگی دو نویسنده و تشابهات این دو اثر را مطالعه و بررسی کند. دولت‌آبادی در اوسنه بابا سبحان، دوره اصلاحات ارضی و انقلاب سفید دهه‌ی ۵۰-۴۰ را توصیف می‌کند و به بوته نقد می‌کشد. وی نه تنها در این اثر بلکه در اغلب آثار خود، پرداختن به جامعه روستایی و مسائل آنها را بازتاب داده است و در قالب بیان داستانی، انتقادهای شدیدی را متوجه صاحبان قدرت می‌کند. عبدالرحمان منیف نیز با رمان «النهایات» به شیوه‌ای کاملاً محسوس و برجسته، حکومت عربستان را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و بی‌اعتنایی آنان را در رسیدگی به امور روستانشینان، نکوهش می‌کند. منیف «نقش برجسته‌ای در رمان عربی داراست، به ویژه در رمان متعهد که به بررسی مشکلات انسان معاصر عرب و نیز به تحلیل اوضاع سیاسی، اجتماعی و روانی موجود می‌پردازد. این نوع رمان دردها را معاینه کرده و برای درمان آنها، تلاش می‌کند.» (الزغول، ۱۳۸۳: ۱۱۰) از این رو بررسی آثار این دو نویسنده، می‌تواند شباهت‌های فکری و داستان‌نویسی آنها را نشان دهد.

۱.۲ فرضیه و سؤال‌های تحقیق

این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که:

الف) مبانی رئالیستی در این دو اثر چگونه بروز یافته‌اند؟

ب) آیا موضوع و درونمایه‌های این دو اثر با رئالیسم انتقادی همخوانی دارد؟

فرضیه پژوهش حاضر بر این اساس استوار است که عبدالرحمان منیف و محمود دولت آبادی با تعمق در زندگی جانکاه روستاییان و لمس واقعیت‌ها، تصویری کاملاً منطبق بر واقعیت ارائه کرده‌اند که با مبانی رئالیستی همخوانی دارد و گرایش اصلاح طلبانه دو نویسنده بیشتر به رئالیسم انتقادی گرایش دارد؛ یعنی این دو نویسنده، تنها به دنبال انعکاس واقعیت‌های بیرونی جامعه نیستند، بلکه با برجسته کردن نواقص و بیان واقعیت‌های تلخ و گزنده، دیدگاهی انتقادی و در عین حال اصلاح‌جویانه را مطرح می‌کنند. اینان از اوضاع حاکم بر جامعه روستایی سخت انتقاد کرده، خواهان تغییر و اصلاح وضع موجود می‌شوند؛ چرا که رئالیسم انتقادی «چیزی جز گسترش بخشی به حوزه گزینش واقعیت‌ها و بی‌پروایی در ارزیابی حقیقت، دوری از هرگونه مصلحت‌طلبی و سپردن داوری به دست عقل و وجدان بشری نیست.» (پروینی، ۱۳۹۰: ۵۵).

۲.۲ پیشینه تحقیق

درباره دولت آبادی و منیف پژوهش‌های متعدد و متنوعی انجام شده است که در اینجا به برخی از آنها که با موضوع حاضر همخوانی بیشتری دارند اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که در بین آثار دولت آبادی به رمان «جای خالی سلوچ» بیش از دیگر آثار توجه شده است. سلیمی کوچی (۱۳۹۱) در پژوهشی به «تصویر واقعیت اجتماعی از خلال توصیف‌های فضا و چشم انداز در رمان جای خالی سلوچ» پرداخته که نگاه رئالیستی نویسنده را تبیین کرده است. ابراهیم آرمن و شهرزاد فیروزی مندمی (۱۳۹۱) در پژوهشی تطبیقی، ادبیات روستایی را در دو رمان فارسی و عربی جای خالی سلوچ دولت آبادی و «الأرض» شرقاوی بررسی کرده‌اند. یدالله ملایری (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی با عنوان «صورة الآخر العربی و الفارسی فی الروایتین الفارسیة و العربیة: أحمد محمود و عبدالرحمان منیف نموذجاً» به بررسی تطبیقی این دو رمان فارسی و عربی پرداخته‌اند. عباس گنجعلی و سید محمد احمدی نیا (۱۳۹۴) در پژوهشی شخصیت و مکان را در رمان «النهایات کاویده و از پویایی مکان در این روایت پرده برداشته‌اند.

۳.۲ شیوه پژوهش

از آنجایی که رئالیسم به عنوان یک مکتب ادبی در پی کشف و بیان واقعیت‌های موجود جامعه و تحلیل این واقعیت‌ها و به دنبال آن، انتقاد از نابسامانی‌هاست و «ادبیات رئالیستی طبعاً موضوع خود را جامعه معاصر و ساخت و مسائل آن قرار می‌دهد: یعنی چنین جامعه‌ای وجود دارد و اثر ادبی را مجبور می‌سازد که به بیان و تحلیل آن بپردازد.» (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۲۸۰) این پژوهش به شیوه تطبیقی و بر اساس مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی به تحلیل محتوای دو اثر و مقایسه بین آن دو پرداخته است.

در نگاه اندیشمندان این مکتب تطبیقی، ادبیات روساخت جامعه و اقتصاد و وضعیت اجتماعی ژرف ساخت آن است، لذا ژرف ساخت‌ها باعث بوجود آمدن ادبیات می‌شوند. (پروینی، ۱۳۹۱: ۷۹) بر اساس این مکتب هرگاه دو جامعه در درجه یکسانی از پیشرفت اقتصادی و اجتماعی باشند، این امر منجر به ظهور وجوه تشابه زیاد در ادبیات آنها می‌شود. بنابراین این مکتب تطبیقی به وضعیت اجتماعی و اقتصادی ادیب و جامعه نظر دارد و آن را عامل مؤثری در خلق ادبیات می‌داند. (همان، ۷۹) پژوهشگران این مکتب بر این باور بودند که ادبیات بازتاب مسائل اجتماعی است. (جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۲) در عرف بزرگان مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی، ادبیات فعالیتی است که جدای از جامعه نیست، بلکه یکی از ابزارهای تعبیر اجتماعی است که جامعه در آن دیده می‌شود و این ادبیات با تغییرات اجتماعی تغییر می‌یابد؛ به عبارتی دیگر واقعیت اجتماعی و اقتصادی به صورت مستقیم بر اثر ادبی تأثیر می‌گذارد و آن اثر ادبی واقعیت اجتماعی را به تصویر می‌کشاند. (پروینی، ۱۳۹۱: ۸۰).

۴.۲ محمود دولت‌آبادی و رمان آوسنه باباسبحان

محمود دولت‌آبادی در سال ۱۳۱۹ در دولت‌آباد سبزوار متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش به پایان رسانید. دولت‌آبادی پس از مسافرت به تهران با آثار آنتوان چخوف و صادق هدایت آشنا شد. در سال ۱۳۴۱ داستان نویسی را به طور جدی با انتشار داستان کوتاه «ته شب» در مجله‌آناهیتا آغاز کرد. در طی سال‌های ۴۱ تا ۵۳ داستان‌های «بیابانی»، «پای گلدسته امامزاده شعیب»، «سایه‌های خسته»، «آوسنه بابا سبحان»، «گاواره‌بان»، «باشیرو»، «سفر»، «مرد» و «عقیل عقیل» را نوشت. از دیگر آثار این نویسنده، می‌توان از

رمان‌های «کلیدر»، «جای خالی سلوچ»، «روزگار سپری شده مردم سالخورده»، داستان «آهوی بخت من گزل»، چندین نمایشنامه و مجموعه مقالات را نام برد.

دولت آبادی بیشتر نویسنده‌ای رئالیست است و در حوزه ادبیات اقلیمی، به ویژه اقلیم روستا، جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجایی که خاستگاهی روستایی دارد و از نزدیک محیط سخت، خشن و فقیرانه کویر و روستا را درک کرده است، مسائل روستایی را با رویکردی تازه و شیوه‌ای هنرمندانه در داستان‌هایش نمایش می‌دهد. بنابراین:

برای نویسنده‌ای که از روستا به شهر کوچک می‌رود و از آنجا نیز به دامن شهر بزرگ پرت می‌شود عجبی نیست اگر با پشتوانه تجربیات مکتسب خود در دوره شکوفایی نویسندگی‌اش سرانجام به این نتیجه برسد که میدان وسیع جولان قلم او در روستاست. (حقوقی، ۱۳۷۷: ۳۲۰).

بن‌مایه داستان آوسنه بابا سبجان وابستگی شدید روستائیشینان به زمین و تلاش برای حفظ آن است؛ تلاشی که درگیری و حتی قتل را به دنبال دارد. بابا سبجان و پسرش صالح، سال‌های متمادی بر روی تکه زمینی کار می‌کنند که تنها منبع درآمد آنها محسوب می‌شود. غلام، پسر صدیقه گدا، نفرتی دیرینه از صالح دارد. چند سال پیش، غلام از شوکت که اکنون همسر صالح است، خواستگاری می‌کند؛ اما خانواده شوکت با این ازدواج مخالف هستند. صالح بر روی زمینی کار می‌کند که یک دانگ آن به نام همسرش شوکت است و بقیه زمین از آن زنی به نام عادلّه. عادلّه که زمينش را به خانواده بابا سبجان اجاره می‌دهد، تصمیم می‌گیرد برای این که دل غلام را به دست آورد و او را از آن خود کند، زمينش را به او اجاره دهد. غلام که در پی فرصتی مناسب برای گرفتن انتقام از صالح است، موقعیت را مناسب می‌بیند و با پیشنهاد عادلّه مبنی بر اجاره کردن زمينش موافقت می‌کند. بابا سبجان و صالح که می‌دانند، غلام توانایی کشت زمین را ندارد و آدم لابلالی و بی قید و بندی است، از تمام ترفندها استفاده می‌کنند تا شاید غلام و عادلّه را از تصمیمی که گرفته‌اند منصرف سازند. اما آنها سرحرف خود ایستاده‌اند و به هیچ روی حاضر به اجاره دادن دوباره زمین به خانواده بابا سبجان نیستند. درگیری‌ها و کشمکش‌های غلام با خانواده بابا سبجان بر سر تصاحب زمین آغاز می‌شود تا اینکه غلام یک روز صبح، سر زمین حاضر می‌شود و شروع به تخریب سایه‌بان می‌کند و از صالح و برادر کوچک‌ترش مسیب (مصیب)، می‌خواهد تا از زمین بیرون بروند. کار به مجادله و درگیری می‌کشد. غلام با صالح گلاویز می‌شود. مسیب به سوی غلام حمله‌ور می‌شود. غلام از ترس دو برادر، چاقو می‌کشد و صالح را به قتل

می‌رساند. مسیب از شدت غم و اندوه با بیل بر سر خود می‌کوبد و مجنون می‌شود. غلام دچار عذاب وجدان می‌گردد و خود را به پاسگاه معرفی می‌کند، در حالی که غم و اندوه از دست دادن پسر، رفتن شوکت به خانه مادرش و فروختن زمین به عادل، بابا سبحان را به زانو در می‌آورد.

۲.۵ عبدالرحمان منیف و رمان النهایات

عبدالرحمن منیف رمان‌نویس و متفکر سرشناس عربستانی تبار در سال ۱۹۳۳ در عمان پایتخت اردن از مادری عراقی و پدری عربستانی متولد شد. او تا پایان دوره دبیرستان را در عمان گذرانید. آن‌گاه برای ادامه تحصیل در رشته حقوق در سال ۱۹۵۲ به عراق رفت. وی از معروف‌ترین نویسندگان جهان عرب است که توانست دوبار جایزه بهترین رمان‌نویس عرب را به دست آورد؛ جایزه العویس دبی در سال ۱۹۸۹ و جایزه معروف و بسیار معتبر رمان قاهره در سال ۱۹۹۸. این رمان‌نویس برجسته عرب به دلیل انتقادات شدیدش از خاندان سلطنتی سعودی، تابعیت عربستانی خود را از دست داد و از سال ۱۹۸۶ تا زمان مرگ - ۲۰۰۴ - در سوریه اقامت گزید. بی‌گمان نقش منیف در بررسی مشکلات جامعه معاصر عرب و تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی - اجتماعی موجود، نقشی انکارناپذیر است. آگاهی از دانش‌های روز، اندیشمندی و:

تجربه شرکت در فعالیت‌های سیاسی در شخصیت او اثر گذاشته و باعث گردید وی تلاش کند تا جایگاه انسان را در برابر ظلم، ستم و گمراهی جست و جو کند و به درمان دردها با وسایل موجود بپردازد. (الزغول، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

از این رو در رمان‌هایش ساختار حکومت‌های خودکامه و سرگذشت جامعه ستم‌دیده و اوضاع نابسامان اجتماعی - اقتصادی مردم را به تصویر می‌کشد. رمان «النهایات» که یکی از داستان‌های بررسی شده در پژوهش حاضر است، وضعیت نابسامان «روستایی کوچک در آغوش قحطی، ناخن خشکی آسمان و خشکی زمین» (منیف، ۱۳۹۱: ۶) را با رویکردی واقع‌گرایانه و منتقدانه به تصویر می‌کشد. از این جهت، منیف، نویسنده‌ای متعهد است که اعتقاد دارد:

هدف رمان تنها کشتن وقت مخاطب و جاری ساختن چند قطره اشک از دیدگان او نیست تا بدین وسیله اسباب آرامش وجدان وی فراهم شود. بلکه پایان رمان باید نقطه

آغاز کار مخاطب باشد... رمان‌های بزرگ، تأثیرشان با پایان یافتن آنها آغاز می‌شود. (السامرای و جهاد فضل، ۱۹۷۶: ۱۲۷).

از عبدالرحمان منیف علاوه بر رمان «النهیات»، آثار دیگری از جمله: مدن الملیح، شرق المتوسط، سباق المسافات الطویله، عالم بلاخرائط، التیه، الاخدود، أرض سواد، قصه حب مجوسیة، برجای مانده است.

داستان «النهیات» همانند آوسنه بابا سبحان بر وابستگی شدید روستانشینان به زمین زراعتی تأکید دارد. از طرفی با آمدن قحطی و خشکسالی، آشفتگی‌های فراوانی دامن مردم روستا را فرا می‌گیرد و ترس تازه‌ای را بر دل آنها فرو می‌ریزد و از سوی دیگر، وعده‌های عمل نشده حکومت برای ساختن سد، مردم را سخت بدبین و ناامید ساخته است. در این رمان با شخصیتی به نام «عساف» آشنا می‌شویم که با کارها و رفتارهای عجیب و غریبش موجبات تمسخر خود را از طرف اهالی روستا فراهم می‌کند. عساف که از همان کودکی به شکار علاقه‌مند است، بی‌اعتنا به ریشخندها و دشنام‌ها در ایام فراوانی به شکار پرندگان می‌پردازد و آنها را به افرادی که در نظر دارد، می‌دهد. سرانجام انجمن آبادی تصمیم می‌گیرد از عساف که در شکار پرندگان مهارت دارد بخواهد تا در این اوضاع نابسامان قحطی، راه چاره‌ای برای رفع گرسنگی مردم روستا بیابد. عساف برخلاف میل باطنی‌اش، مجبور به همکاری با مردم روستا و میهمانان شهری آنان می‌شود و به عنوان راهنما به همراه دیگران برای شکار عازم بیابان می‌شود؛ اما روز به نیمه نرسیده، توفان شن، عساف را به کام مرگ می‌کشاند. پس از جست و جوی فراوان، جنازه‌ی او را به روستا باز می‌گردانند. اهالی روستا شب تا صبح به گفتن قصه می‌پردازند درحالی که اولاً متوجه شده‌اند که چه انسان شریفی را از دست داده‌اند و ثانیاً فکر مبارزه و بیداری درونی سراسر وجودشان را لبریز کرده است.

۳. بررسی و تحلیل جنبه‌های رئالیستی دو داستان

۱.۳ مشاهده و بازنمایی وقایع جامعه

هر داستانی موضوع خاصی دارد که کل داستان در پیرامون آن گسترش می‌یابد. «موضوع شامل پدیده‌ها و حادثه‌هایی است که داستان را می‌آفریند و درونمایه را تصویر می‌کند.» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۲۱۷) تنوع و تکرار در اغلب موضوعات به چشم می‌خورد؛ اما هنر نویسنده‌ی رئالیستی آن است که موضوع جالب، جذاب و قوی را انتخاب کند و این امر

بسته به تجربه‌های زندگی فردی و اجتماعی شخص نویسنده و مستلزم درک صحیح واقعیت‌ها و پسندهای جامعه و گروه مخاطبان است. به نحوی که «تأمل در مفهوم زندگی و نگاه عمیق به جامعه، همراه با مجموعه مطالعات نویسنده، تجربیات شخصی او از زندگی و از همه مهم‌تر تخیل بی‌پایان او از منابع مهم موضوع‌یابی به شمار می‌روند.» (مستور، ۱۳۷۹: ۲۹) بنابراین موضوع داستان‌های واقع‌گرا، همگی عینی و ملموس‌اند؛ یعنی موضوع بیانگر مسائلی است که اهمیت آنها در زندگی اجتماعی افراد، قابل انکار نباشد. نویسنده رئالیست با انعکاس تنگناها، مشکلات موجود و نمایش واقعیت، در پی آسیب‌شناسی اجتماعی است. از سوی دیگر، برای این که باورپذیری آثارش را بالا ببرد به مهم‌ترین اصل واقع‌گرایی یعنی گزینش موضوعات عادی و معمولی پای بند است. (ر.ک. مارتین، ۱۳۸۶: ۳۹) موضوعاتی که نقشی حیاتی در زندگی شخصیت‌های داستانی و به تبع آن، انسان‌های واقعی دارند.

موضوع دو داستان رئالیستی مذکور از زندگی حقیقی و واقعیت‌های موجود جامعه روستایی گرفته می‌شود. با توجه به حوادثی که در داستان می‌گذرد، می‌توان گفت: «داستان بلند آوسنه‌ی باباسبحان به موضوع زمین و مسائل دهقانی می‌پردازد» (مشتاق مهر، ۱۳۸۹: ۹۱) دولت آبادی خود نیز به این مسأله اشاره کرده‌است که «انگیزه عمده‌ی حرکت آدم‌های داستان، همانا به اختیار درآوردن زمین و مسلط شدن بر مبنای اقتصادی زندگانی است» (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۱۷۶). موضوع اصلی داستان «النهاییات» نیز پیرامون زندگی روستائیشینانی است که بر اثر قحطی و خشکسالی دیگر امیدی به برداشت محصول از زمین زراعتی خود نداشته و مجبور می‌شوند برای رهایی از گرسنگی و قحطی به شکار روی آورند. دولت آبادی و منیف با انتخاب موضوع زمین کشاورزی و ارتباط آن با مردمان و محیطی خاص، به این مسأله توجه داشته‌اند که هنرمند رئالیست باید در خدمت اجتماع باشد و واقعیات ملموس به‌ویژه دردها، محرومیت‌های اجتماعی و شیوه‌های برخورد با آنها را در آثار خود نشان دهد.

این دو نویسنده در بازنمایی واقعیت‌های جامعه و به تصویر کشیدن آنها با انتخابی هوشمندانه زاویه دید مناسبی برمی‌گزینند که متناسب با اهداف رئالیستی آنهاست. تأکید نویسندگان بر این است که داستان، نوعی وقایع‌نگاری اجتماعی است که جامعه‌ی زمان خود را با تمام ویژگی‌هایش باز می‌نمایاند. زاویه دید مناسب برای داستان یا همان «چشم‌اندازی که حوادث از آن نقل می‌شود.» (کادن، ۱۳۸۶: ۴۸۴) از سوی نویسنده رئالیست، هماهنگ با محتوا و طرح داستان، نیاز به دقت خاصی دارد؛ یعنی باید مناسب‌ترین شیوه روایت را برای

آشکار ساختن واقعیت و باورپذیرترین کردن حوادث داستان برگزیند. به عبارت بهتر زاویه دید بر میزان صمیمیت، واقع‌گرایی، باورپذیری و در نتیجه تأثیرگذاری داستان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۶) شیوه روایی مناسب برای داستان‌های رئالیستی، سوم شخص عینی (نمایشی) یا اول شخص ناظر است. در زاویه‌ی دید عینی (نمایشی) دریافت فکر و ذهن شخصیت به عهده خواننده گذاشته می‌شود و این اصل رئالیستی که نویسنده نباید احساسات خود را در داستان اعمال کند، رعایت می‌گردد. داستانی که با زاویه دید اول شخص، روایت می‌شود هم حقیقت‌مانندی آن بیشتر جلوه‌گر می‌شود و باورپذیری خواننده را افزایش می‌دهد، هم داستان صمیمانه‌تر و طبیعی‌تر به نظر خواهد رسید. (ر.ک. ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۰۳)

روایت هر دو داستان در حوزه روای سوم شخص است. هر دو نویسنده، حجم عمده‌ای از داستان را به روایت عینی و نمایشی اختصاص داده‌اند. این شیوه به ویژه در داستان «اوسنه باباسبحان» نمود چشمگیرتری دارد. داستان از همان آغاز با گفت‌وگو شروع می‌شود و نویسنده به ندرت احساسات خود را در داستان وارد می‌سازد. همین شیوه به میزان کمتری در رمان «النهايات» نیز به کار گرفته می‌شود؛ اما دخالت نویسنده عرب در بیان احساساتش کاملاً مشهود است. به نظر می‌رسد تجربه شخصی منیف در مواجهه با نابسامانی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و بی‌مهری‌های حکومت عربستان، سبب گردید تا عواطف و احساسات خشمگینانه‌ی خود را در روایت داستان دخالت دهد.

۲.۳ توجه به طبقات فرودست جامعه

شانفلوری در دفاع از رئالیسم گوستاو کوربه دقت در توصیف و علاقمندی به طبقات پایین جامعه را از اصول رمان‌نویس رئالیست می‌داند. (ولک، ۱۳۷۷: ج ۱/۴، ۱۳) یکی از درونمایه‌ی مشترک این دو اثر فقر و محرومیت روستائینان و تلاش برای گریز از وضعیت نابسامان، آشفته و فقیرانه‌ای است که دامن اهالی روستا را می‌گیرد و طعم تلخ ناکامی و شکست را در سراسر زندگی آنان می‌پراکند. فقر یکی از مضامین پرتکرار در داستان‌های رئالیستی است؛ چرا که نویسندگان رئالیست «توجه خاصی به جنبه‌های ناخوشایند، آشکار و کثیف زندگی مبذول می‌کنند.» (ویلیامز، ۱۳۸۶: ۸۴)

محمود دولت‌آبادی یک نویسنده رئالیست از مکتب «گورکی» است و شاید اصیل‌ترینش در این نوع. برای نوشتن این گونه قصه در مقام نخست باید نویسنده به

موضوع کارش؛ یعنی مردم، معرفتی همه جانبه داشته باشد، از ویژگی‌های جسمی و روحی گرفته، تا اوضاع جغرافیایی و اقلیمی، زبان، عادات، خرافات و آداب. دولت آبادی از چنین دانشی برخوردار است و قصه‌های او صحنه‌های جاندار و پر تپش از جامعه فقیر روستایی - اغلب شمال شرق ایران - بدست می‌دهد. (سپانلو، ۱۳۸۷: ۱۲۴) دولت آبادی فقر و محرومیت را چنین توصیف می‌کند:

«چه کار کنم خانم جان؟ دستم بی‌پره. جز همون یک لقمه زمین چیزی نداره که بفروشم و خرجش کنم. اگر چار تکه مس و تاس هم داره هنوز تو خانه پدر شویشه...» (دولت آبادی، ۱۳۷۸: ۴۲۱)

با توجه به اندیشه منیف در رمان «النهايات»، همین ویژگی‌ها قابل تعمیم به وی نیز می‌باشد. منیف اطلاعات کافی و آگاهی‌های لازم را از مردم جامعه، اوضاع اقلیمی و خلق و خوی آنها دارد، بنابراین رئالیسم وی همانند دولت آبادی، با مکتب «گورکی» مشابهت‌های بسیاری دارد. در داستان‌های مورد بحث شخصیت‌های داستان برای رسیدن به وضع اجتماعی مناسب‌تری - اگرچه با ناکامی روبرو می‌شوند - تلاش می‌کنند؛ اما تلاش آنان برای تغییر وضع موجود ستودنی است. منیف درباره فقر و گرسنگی مردم چنین قلم‌فرسایی می‌کند:

و حين يَجِيءُ الْقَحْطُ لَا يَتْرُكُ بَيْتًا دُونَ أَنْ يَدْخُلَهُ وَلَا يَتْرُكُ إِنْسَانًا إِلَّا وَ يُخَلِّفُ فِي قَلْبِهِ أَوْ فِي جَسَدِهِ أَثْرًا. وَإِذْ كَانَ الْمَسْنُونُ قَدْ تَعَوَّدَا مِنْذُ فِتْرَةٍ طَوِيلَةٍ لِفَرْطِ مَا مَرَّ بِهِمْ مِنْ أَيَّامٍ قَاسِيَةٍ عَلَى سَنَوَاتِ الْمُحَلِّ وَعَضَّةِ الْجُوعِ وَكَانَتْ الْمَخَافَةُ تَمَلُّأُ قُلُوبَهُمْ حِينَ يَفَكَّرُونَ فِيهَا... لِأَنَّ الْكَمِّيَّاتِ الْقَلِيلَةَ مِنَ الْحُبُوبِ الَّتِي تُوضَعُ جَانِبًا، بِإِصْرَارِ قَوِيٍّ أَوَّلَ الْأَمْرِ لِيَتَّكُونَ زَادًا فِي أَيَّامِ الْجُوعِ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَتَسَرَّبَ أَوْ تَخْتَفِيَ... (منيف، ۲۰۰۷: ۵)

قحطی که می‌آید به تک تک خانه‌ها سر می‌کشد و در دل و پیکر هر آدمی یادگاری می‌نهد. سالخورده‌ها بس که از دیرباز به روزهای سخت برخوردارند به سال‌های خشک سترون و گزش گرسنگی خو گرفته‌اند. با این همه، چون به این‌ها می‌اندیشند هراس دل‌شان را پر می‌کند. آذوقه کمی که با پشتکار فراوان اندوخته می‌شود تا توشه‌ی روزهای گرسنگی باشد زود ته می‌کشد و ناپدید می‌شود... (منيف، ۱۳۹۱: ۷).

بر این اساس در رمان «النهايات» و «أوسنة باباسبحان» مردمانی ساده، فقیر، دردمند و ستمدیده راه یافته‌اند؛ شخصیت‌ها و افرادی که از میان اجتماع برخاسته‌اند و نویسندگان با قدرت نویسندگی خود، مسیر زندگی و اعمال و رفتار آنها را به تصویر می‌کشند.

نویسندگان، با توصیف حالات درونی، تفکرات، ظاهر افراد فقیر و خلق و خوی آنها، اثرگذاری آنان را در روند داستان شدت می‌بخشند.

۳.۳ هویت برخاسته از زمین

درونمایه رئالیستی دیگری که در این دو داستان بسیار چشمگیر است وابستگی شدید هویت روستایی به زمین زراعتی است، که پیوندی ناگسستنی با زمین می‌یابد. بنابراین هر عاملی که سبب از هم‌پاشیدگی این هویت برخاسته از زمین شود، وضع نابسامان فردی، اجتماعی و اقتصادی را در مناسبات افراد با هم‌دیگر رقم می‌زند و موجب آشفتگی‌ها و بروز وقایع تلخ اجتماعی در محیط روستا می‌گردد. و اینچنین بین زمین و انسان‌ها عقد اخوتی بسته می‌شود و رابطه‌ای نسبی ایجاد می‌گردد و زمین قسمت عمده‌ای از هویت و زندگی افراد می‌گردد:

پسر صدیقه کربلایی غلامعلی، تو مرد کشت و کار نیستی. بیا و همچین بالاغیرتا بگذر. این لقمه زمین هم نه به خودت حرام کن، نه به ما. چی تو میشه؟ ما دیگه به این زمین عادت کردیم. پونزده ساله که من رعیتش بودم. چارپنج سال هم هست که آشناهای خودت، صالح و مسیب دارن کشتش می‌کنن... ماها دیگه انگار با این تیکه زمین جوش خوردیم. برار و پدر شدیم... بگذار سرمون به کارمان بند باشه. (دولت آبادی، ۳۸۳-۱۳۷۸:۳۸۲)

هویت اقتصادی طیبه نیز به همین زمین و باران وابسته است:

«و الطَّيْبَةُ الَّتِي تَعْتَمِدُ عَلَى الْمَطَرِ وَالزَّرَاعَةُ وَعَلَى ذَلِكَ الشَّرِيطِ الضَّيِّقِ مِنَ الْأَرْضِ الَّتِي تُرْوِيهِ الْعَيْنُ تَحْسُ فِي أَعْمَاقِهَا خَوْفًا دَائِمًا أَنْ تَأْتِيَ سِنَوَاتُ الْمُحْلِ» (منیف، ۲۰۰۷: ۱۲)

«طیبه پشترگرم به باران و کشت که دلش به آن زمین باریک خوش است که از چشمه آب می‌خورد، همیشه از ته دل می‌ترسد مبادا قحطی برسد.» (منیف، ۱۳۹۱: ۱۵)

از طرفی دیگر این محیط اجتماعی است که شخصیت، روحیات و ویژگی‌های اخلاقی افراد را شکل می‌دهد. فعالیت و حرکت شخصیت‌های رئالیستی، در محدوده مکان مشخص و صحنه‌هایی واقعی است؛ زیرا پیوند مکان واقعی با شخصیت‌ها گویای حالات و ویژگی‌های آنها خواهد بود. نویسنده رئالیست «صحنه‌ها را بدین قصد تشریح می‌کند که

خواننده از شناختن آن صحنه‌ها بیشتر با قهرمانان و وضع روحی آنها آشنا شود.» (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۲۸۹)

در ارتباط با پیوند مکان و صحنه با شخصیت‌ها و مبتنی بودن بر واقعیت، باید گفت هر دو نویسنده در ایجاد این ارتباط برای شناساندن شخصیت‌های داستانی، بسیار موفق عمل کرده‌اند. صحنه‌پردازی‌های آنان قبل از این که خواننده را تحت تأثیر قرار دهد در خدمت شخصیت‌پردازی است و این مشخصه بارز آثار رئالیستی است. در هر دو داستان ریشه سرنوشت شخصیت‌ها در شرایط محیطی و اجتماعی که در آن قرار دارند، جستجو می‌شود. مکان اصلی حوادث داستان‌ها، محیطی روستایی است؛ در «اوسنه باباسبحان» روستایی در حاشیه کویر است که ظاهراً «قلعه رباط» نام دارد. چنین مکانی برای فضاسازی و القای حس درد و رنج شخصیت‌ها نقش مهمی دارد.

در رمان‌الهیات نیز با بروز خشکسالی محیط سخت و بیابانی آن، مردم روستا را نیز تندخو می‌کند و سامان زندگی آنها را برهم می‌زند. از این جهت درد و رنجی که مردم در هنگام خشکسالی و قحطی متحمل می‌شوند، هم‌دردی مخاطب داستان را به دنبال دارد:

الطَّيْبَةُ بِدَايَةِ الصَّحْرَاءِ. مِنْ نَاحِيَةِ الشَّرْقِ الْبَسَاتِينُ وَالنَّبْعُ وَالسُّوقُ بَعْدَ ذَلِكَ، وَعِنْدَ الْأَفْقِ تَبْدَأُ سَلْسَلَةُ الْجِبَالِ... فِي الْمَوَاسِمِ الْجَيِّدَةِ تَخْضُرُ الطَّيْبَةُ وَتَعْبِقُ مِنْ كُلِّ جِهَاتِهَا، وَتَمْتَلِئُ بِالوَرْدِ وَالنَّبَاتَاتِ الْعَجِيبَةِ الْأَلْوَانِ وَالْأَشْكَالِ فِي بَدَايَةِ الرَّبِيعِ... أَمَّا إِذَا جَاءَ الْقَحْطُ... تُصْبِحُ الطَّيْبَةُ كَالْحَةِ قَبِيحَةٍ... وَفِي هَذِهِ السَّنِينَ لَا بَدَأَ أَنْ يَمُوتَ عَدَدٌ كَبِيرٌ مِنَ النَّاسِ. (منيف، ۲۰۰۷: ۱۴ و ۲۰)

طیبه آغاز بیابان است. در شرق باغ‌ها و چشمه و بازار. پشتش در افق رشته‌کوه آغاز می‌شود... در سال‌های سرشاری طیبه سبز می‌شود. از هر کران بوی خوش می‌آید. سر بهار پر می‌شود از گیاهان رنگارنگ و شگفت‌آور... ولی قحطی که می‌آید... طیبه ترشو و زشت می‌شود... در این سال‌ها، ناگزیر خیلی‌ها می‌میرند! (منيف، ۱۳۹۱: ۱۶ و ۲۳)

و اینچنین مکان در آثار رئالیستی به خصوص آنانی که اقلیم روستا را توصیف می‌کنند در تشخیص افراد و هویت آنان نقش بسزایی دارد و این هویت تا حدود زیادی برخاسته از همین مکان اجتماعی شخصیت‌های داستان است.

۴.۳ مجسم کردن تضادها و تقابل‌های جامعه

تقابل شهر و روستا و نکوهش تضاد طبقاتی از دیگر مضامین مطرح شده در هر دو داستان است که با گرایش‌های دو نویسنده در رئالیست انتقادی مطابقت تام دارد. آشکار کردن این تضادهای طبقاتی در جهت اصلاح امور امری ضروری است. در «اوسنه باباسبحان» عادل «پسله یک زمینداری ورشکسته است که به شهر آمده و زندگانی خود را از اجاره پاره‌ای زمین و مستغلاتی که شوهرش در شهرستان برایش باقی گذاشته تأمین می‌کند و روزگار می‌گذراند. خانه او هم در شهر است.» (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۱۵۸) حضور و نفوذ این گروه از افراد در زندگی مردمان روستا، که جز در پی منافع شخصی خود نیستند، سبب تشدید فاصله طبقاتی و تقابل دو شیوه متفاوت زندگی می‌گردد. ضمن این که نفوذ آنها در دستگاه‌های دولتی، بر وضعیت نابسامان به وجود آمده می‌افزاید و عملاً باعث نادیده گرفتن حق مردم ضعیف می‌شود. همین تقابل و فاصله طبقاتی، در رمان «النهایات» نیز به خوبی بیان شده است. در روزگار قحطی، مردمان روستا به دنبال یافتن راه حلی برای گریز از وضعیت نابهنجار موجود می‌باشند. آنها، شکارکردن را تنها چاره کار می‌دانند. از این رو شکار بخشی بنیادین از زندگی می‌شود، اما شهریانی که به روستا می‌آیند صرفاً برای سرگرمی به شکار می‌پردازند. از سوی دیگر در رمان «النهایات» اشاره‌های مستقیم به نوع زندگی شهرنشینان و روستانشینان، تقابل و فاصله طبقاتی موجود را به خوبی نشان می‌دهد:

«وَأبناء الطَّيِّبَةِ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِغَيْرِ تَهْمٍ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ قَدْ تَغَيَّرَ فِي الْبَلَدِ وَأَنَّ الْأَيَّامَ الَّتِي يَعْيشُهَا أَهْلُهَا مِنَ الْقَسْوَةِ إِلَىٰ دَرَجَةٍ لَمْ يَكُونُوا يَتَصَوَّرُونَهَا وَرَأَوُا التَّغْيِيرَاتِ الْعَمِيقَةَ الَّتِي دَخَلَتْ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَلْمَحُونَ.» (منیف، ۲۰۰۷: ۴۹-۵۰)

بچه‌های طیبه که از شهر دور آمده‌اند با سرشت خود دریافتند هیچ چیز در آبادی سر جای خودش نیست و مردم چنان روزگار سختی را می‌گذرانند که در پندارشان هم نمی‌گنجید. می‌دیدند هرچه جلو چشم‌شان می‌آید از این رو به آن رو شده. (منیف، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۵).

توصیف خانه مادر غلام و عادل در داستان «اوسنه باباسبحان» بیانگر تضاد طبقاتی شدید و مناسبات حاکم بر زندگی شهر و روستا است:

از ایوان گذشت ... وارد راهرو شد و به اتاق رفت. اتاق بزرگ بود، با پنجره‌های دلباز و رو به حیاط و پرده‌های مخمل زرد و یک تخته فرش قدیمی بافت کرمان ... دو قالیچه

باریک و ظریف ترکمنی باف قرینه هم اریب به دیوار آویخته شده بود ... روی پیش بخاری و تاقچه و رف همه جور اثاثیه زیتنی چیده شده بود ... (دولت آبادی، ۱۳۷۸:۳۷۱)

و در مقابل توصیف یک حجره‌ی روستایی محقر: «خانه‌اش مثل تاولی زیر ناخن ده - لب خندق - چسبیده بود. می‌گفتند مرغدانی آسیاب کهنه سقا بوده در قدیم. درون خانه کوچک، لخت و پوده بود.» (دولت آبادی، ۱۳۷۸: ۳۸۵)

نکته قابل توجه این است که در هر دو داستان برای تحلیل دقیق و نشان دادن تضادها و بی‌عدالتی‌ها، در کنار شخصیت‌های دردمند و عادی، با شخصیت‌هایی از طبقات مرفه و نسبتاً برخوردار روبرو می‌شویم. در «اوسنه باباسبحان»، «عادله» شخصیتی نسبتاً مرفه است که با استفاده از نفوذ خود، در پی برهم‌زدن نظم زندگی خانواده‌ای است که بخش عمده‌ای از هویتشان را وابستگی به زمین زراعتی شکل می‌دهد. در رمان «النهائات» نیز، پس از وقوع قحطی و خشکسالی، شکار بخشی بنیادین از زندگی مردم روستا می‌شود، نه یک سرگرمی؛ اما شهریان مرفه‌ی که به روستا آمده‌اند، صرفاً برای سرگرمی به شکار می‌پردازند و از درد و رنج روستائینانی که بر اثر خشکسالی، امیدی به کشت مجدد زمین زراعتی خود ندارند، غافل می‌شوند. رعایت این اصل در داستان رئالیستی، کمک شایانی به خواننده در درک واقعیت‌های موجود می‌کند.

بیان تضاد طبقاتی در توصیف خانه‌های عادله - مالک زمین - که در شهر زندگی می‌کند و محیط سخت و خشن روستایی باباسبحان به خوبی آشکار است. در داستان توصیف خانه بابا سبحان و توصیف‌های جزئی و دقیق خانه عادله و ننه غلام، بیانگر شکاف طبقاتی گسترده و شیوه زندگی شخصیت‌های داستان و مؤثر در فضا‌سازی، صحنه‌آرایی و شخصیت‌پردازی رئالیستی است.

۵.۳ اعتراض و انتقاد از اوضاع جامعه و حکومت

درونمایه مهم دیگری که در هر دو اثر با شدت و ضعف مطرح می‌شود، اعتراض به حکومت و برنامه‌های آن است. این اعتراض در رمان «النهائات» با شدت بیشتر و به شکلی ملموس‌تر بیان می‌شود. وعده‌های دروغین حکومت در ساختن سد، سبب می‌شود مردم

روستا در روزگار قحطی و بی‌بارشی نتوانند به کشت و زرع خود پردازند. از این رو سامان زندگی آنها بی‌سامان می‌گردد:

«لايدرونَ أيكذبونَ أبناءهم أو أولئك الرجالَ الرَّابضينَ هناكَ في الأبنيةِ الكبيرةِ المغلقةِ؟ كانوا يقولونَ لأنفسهم: لقد قيلَ لنا مثلَ هذا الكلامِ مرَّاتٍ كثيرةً، تنقضي السَّنواتُ، سنَّةٌ وراءَ سنَّةٍ ولا شيءٌ يتغيَّرُ» (منیف، ۲۰۰۷: ۴۴)

«[مردم طیبه] نمی‌دانند بچه‌هایشان را دروغ‌گو بخوانند یا آنها را که در کاخ‌های در بسته امیده‌اند؟ با خود می‌گفتند: این حرفها را بارها به ما زده‌اند. سال‌هاست که می‌گذرد و آب از آب تکان نمی‌خورد.» (منیف، ۱۳۹۱: ۴۹)

منیف یکی از نوادر در بین فرهیختگان و رمان‌نویسان عرب بود و از کسانی بود که ... بر تاریکی‌ها فایق آمدند و علیه تلاش‌هایی که برای گمراه کردن فکر عربی، لکه‌دار کردن میراث آن، از بین بردن شخصیت آن و نهایتاً سوق دادن مردم به شکست و تسلیم صورت می‌گرفت، با سختی و به شدت مبارزه کردند. (جرار، ۲۰۰۵: ۱۱۴-۱۱۵).

اما در «اوسنة باباسبحان» این اعتراض به صورت تلویحی نشان داده می‌شود. دولت آبادی در حقیقت برنامه اصلاحات ارضی محمدرضا پهلوی را به بوتۀ نقد می‌کشاند و اعتراض خود را در قالب طرحی داستانی با موضوع زمین و اقلیم روستا، نشان می‌دهد. نویسنده واقع‌گرا بویژه آنانی که گرایش به رئالیسم انتقادی دارند، نگاهی منفی و منتقدانه به نقطه‌های سیاه دنیای واقعی خود دارند و پیوسته آن را مذمت می‌کنند تا با برجسته کردن معضلات سعی در رفع آنان کنند. یکی از درون‌مایه‌های منفی برگرفته از محیط و جامعه دو داستان نگاه مردسالارانه حاکم بر جامعه و نکوهش آن است که در هر دو اثر قابل دریافت می‌باشد. در «النهايات» هیچ شخصیت زنی در داستان و در آیین‌ها حضور ندارد. این موضوع می‌تواند نوعی اعتراض به جوامع عرب باشد که به حضور زن در اجتماع اهمیتی نمی‌دهند. از سوی دیگر نگرش سیاسی منیف در مبارزه با حکومت و سیاسی شدن موضوع داستان، می‌تواند دلیل دیگری در نقش پررنگ مردان در این مبارزه باشد. (رک. النابلسی، ۱۹۹۱: ۴۶۷)

به نظر می‌رسد در «اوسنة باباسبحان» هم بی‌پناهی زن می‌تواند دلیل موجهی بر انحراف و تن دادن به روابط نامشروع باشد (رابطه‌ی عادلۀ با غلام پس از فوت همسرش). از این جهت به صورت تلویحی، حضور همیشگی یک مرد را در کنار زن امری واجب می‌داند. از

طرف دیگر سخنان کدخدا در این داستان می‌تواند مؤید تفکر مردسالارانه مطرح شده در داستان باشد:

«می‌دانی عیب کار کجاست؟ عیب اینجاست که طرف تو زنه. بدتر از این بیوه هم هست. با زن جماعت هم عموجان-مخصوصا که بیوه باشه- مشکل میشه طرف شد. تنبانش را توی گردنت میندازه» (دولت آبادی، ۱۳۷۸: ۳۹۱).

۶.۳ ابداع شخصیت نوعی

شخصیت در داستان‌های رئالیستی، نقش مهمی در بازتاب اندیشه‌های نویسنده دارد از این جهت نویسندگان تلاش می‌کنند، شخصیت‌های داستانی خود را با یک انسان حقیقی، منطبق سازند. بنابراین شخصیت‌ها در این گونه داستان‌ها، مردمان ساده و عادی هستند که به وفور در جامعه مشاهده می‌شوند و با ترسیم زندگی آنان، تحلیل دقیقی از جامعه به خواننده ارائه می‌شود. ویژگی دیگر شخصیت‌های داستان‌های رئالیستی این است که هر شخصیت صرف نظر از خصوصیات فردی، نماینده طبقه یا گروه خاصی از جامعه است و از این جهت ارتباط تنگاتنگی با جامعه می‌یابد. «انسان در آثار رئالیستی موجودی اجتماعی است و بیش از هر چیز، خاستگاه اجتماعی شخصیت‌ها راهنمای نویسندگان در خلق ویژگی‌های آنهاست.» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۲۷) از سوی دیگر، شخصیت‌ها علاوه بر فردیتی که یافته‌اند، نماینده گروه و طبقه خاصی از جامعه خود هستند. (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۰۱) لوکاج بر این باور است که شاخص اثر رئالیستی ابداع شخصیت نوعی است. (خاتمی و تقوی، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

در این دو داستان نیز شخصیت‌ها نماینده اشخاصی معین و مشخص هستند. آنان بیشتر نماینده مردم روستایی هستند که از یک سو سادگی، صمیمیت، بی‌آلایشی روستاییان را در رفتار خود مجسم می‌کنند و از طرفی دیگر درد و رنج مردم را. سبحان به معنای پاک و منزّه، نشان دهنده پاک‌ی و صفای درون پیرمرد داستان است؛ پیرمردی که برای حفظ زمین خود، جز از طریق نیک‌اندیشی، مصلحت‌جویی کاری نمی‌کند. صالح شخصیت اصلی داستان نیز فردی نیک‌اندیش، عدالت‌خواه، مصلح و اهل آرامش است. شخصیت باباسبحان شخصیتی نوعی است که نماینده تپ و شخصیت روستاییان صالح‌اندیش و زودباوری هستند که آرامش در درون آنها موج می‌زند.

در رمان «النهایات» نیز عساف نماینده مردمان روستایی است که نوع دوستی، شفقت، پشتکاری در حل مشکلات دیگران و... از ویژگی‌های شخصیتی اوست.

۷.۳ عینی سازی از طریق توصیف

در داستان‌های رئالیستی، توصیف و تشریح جزئیات، برای آشنایی خواننده با فضای داستان امری ضروری است. توصیف دقیقی که از شخصیت‌ها و محیط زندگی آنها ارائه می‌شود، بیانگر واقعیت‌نمایی و عینیت‌بخشی به حوادث است. چخوف معتقد است که

وقتی می‌خواهیم چیزی بر خواننده اثر کند، باید خود آن چیز را به طور عینی و ملموس نشان بدهیم تا زمینه‌ای فراهم آید که ناراحتی‌های شخصیت‌های داستان با برجستگی بیشتری خود را نشان بدهند، چون داستان وقتی بر خواننده تأثیر می‌گذارد که عینیت داشته باشد. (ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۶۸).

برای نیل به چنین منظوری، نثر به عنوان ابزاری کارآمد، کارکرد خاص و بسیار مهمی می‌یابد. باید به خاطر داشته باشیم که داستان‌نویس رئالیست در پی آفرینش شخصیت‌های عادی و بیان موضوعاتی است که بازگویی آنها برای انعکاس کاستی‌ها و ناکامی‌های طبقات محروم، ضرورتی انکارناپذیر دارد. بنابراین نثری که این دسته از نویسندگان به کار می‌گیرند، نثری ساده، روشن و مبتنی بر زندگی روزانه و محاوره‌ای شخصیت‌های داستانی است. به عبارت بهتر، کارکرد زبانی در داستان‌های رئالیستی، بیشتر مبتنی بر توصیف همه جانبه‌ی شخصیت‌ها و محیط داستانی، تشریح جزئیات حوادث و پرهیز از سخنان فصیحانه و عالمانه است. از این رو در این گونه از داستان‌ها «فصاحت، جای خود را به شفافیت در زبان می‌دهد.» (پاینده، ۱۳۸۹: ۷۳)

در داستان «النهایات» و «اوسنه‌ی باباسبحان» ویژگی‌های رئالیستی کارکرد نثر و توصیف، مثال‌زدنی است. نثر هر دو نویسنده کاملاً شفاف، ساده و روشن است و با خصوصیات شخصیت‌ها و موضوع داستان‌ها، تناسب دارد. توصیف‌های دقیق و تشریح جزئیات در خدمت شخصیت‌پردازی، فضاسازی و القای اندیشه‌های نویسندگان به کار گرفته می‌شود. با توجه به این که شخصیت‌های اصلی هر دو داستان به اقشار پایین جامعه روستایی تعلق دارند، زبان محاوره‌ای و متناسب با طبقه‌ی اجتماعی آنان، واقعیت‌بخشی و عینی‌گرایی داستان‌ها را شدت می‌بخشد و بر میزان باورپذیری خواننده می‌افزاید. هر دو

نویسنده، صنایع بدیعی را کنار می گذارند و تنها از تشبیهاتی استفاده می کنند که هم با محیط داستان تناسب دارد، هم سبب می شود مفهوم مورد نظر نویسنده بهتر به خواننده القا گردد. پرداختن به آداب و رسوم محلی، اشاره به باورهای عامیانه و کوتاهی جمله ها از دیگر خصوصیات نثر دولت آبادی و منیف است. نمونه هایی از توصیفات داستان ها را می آوریم:

باباسبحان، میان خاک راه، عرق تن، و خستگی عمر داشت از نفس می افتاد ... پشتش بیشتر از همیشه تاخورده و شانه هایش بیشتر لق شده بود. چهره اش به سختی آزرده شده و به زمین بایری می مانست که عمری آب ندیده باشد. زندگانی روی سر پیرمرد خراب شده بود. (دولت آبادی، ۱۳۷۸: ۴۱)

خانه خشک و خاموش بود. نفس از آن بر نمی خواست. مرغها نبودند... درهمه اتاقها بسته بود... خانه باباسبحان بوی مسجد خرابه ای را می داد. هیچ دم زنده ای از آن بر نمی خاست و هیچ نسیم سبکی بر فضایش نمی گذشت. همه چیز در آن فرو مرده بود. (دولت آبادی، ۱۳۷۸: ۴۱۸ و ۴۲۲).

مَنْذُكَانَ صَغِيرًا شَغَلَتْهُ قَضِيَّةُ الصَّيْدِ... لَمْ يَعُدْ يَكْتَفِي بِمَا يَفْعَلُهُ الصَّغَارُ. كَانَ يَقْلُدُ الْكِبَارَ وَ يَذْهَبُ حِينَ حَيْثُ يَذْهَبُونَ... كَانَ يَقْضِي وَقْتَهُ فِي الْبَسَاتِينِ. بَدَأَ التَّدْخِينَ فِي سِنِّ مُبَكَّرَةٍ. أَصْبَحَ كَثِيرَ التَّفَكِيرِ وَالتَّأَمُّلِ فِي كُلِّ مَا حَوْلَهُ مِنْ طَبِيعَةٍ وَبَشَرٍ وَحَيَوَانَاتٍ، وَكَانَ فِي أَغْلَبِ الْأَحْيَانِ بَعِيدًا عَنِ النَّاسِ. (منيف، ۲۰۰۷: ۲۵)

از بچگی شیفته ی شکار شد... دیگر به آنچه بچه ها می کردند، بسنده نمی کرد. از رو دست بزرگترها نگاه می کرد. هر جا می رفتند، می رفت... بیشتر روزگارش را در باغ و بر می گذراند. زود سیگاری شد. رو پدیده های پیرامونش خیلی ریز می شد. به آنها می اندیشید: طبیعت، آدمها و حیوانات. بیشتر اوقات دور از آدمها بود. (منيف، ۱۳۹۱: ۲۹)

وَ الطَّيْبَةُ الَّتِي تَحَبُّ الْفَكَاهَةَ وَ السَّخْرِيَّةَ، مِثْلَ غَيْرِهَا مِنَ الْقُرَى، فِي أَوْقَاتِ الرَّاحَةِ وَ الْفَرَحِ، تَتَغَيَّرُ كَثِيرًا أَيَّامَ الْأَحْزَانِ، وَ تَتَغَيَّرُ أَكْثَرَ أَيَّامِ تَشْحُ الْأَمْطَارِ وَ تَأْتِي سَنَوَاتُ الْمُحَلِّ تُصْبِحُ بِلَدَةِ أَقْرَبَ إِلَى السَّوَادِ، تُغَطِّيهَا الظُّلْمَةُ عِنْدَ الْغُرُوبِ وَ تَمْتَدُّ فَوْقَهَا مَوْجَةً مِنَ الصَّمْتِ وَ الْأَحْزَانِ وَ تَبْدُو لِيَالِهَا طَوِيلَةً سَاكِنَةً. (منيف، ۲۰۰۷: ۳۰)

طیبه که مانند دیگر روستاها به هنگام آسایش و شادی، شیفته شوخی و دست انداختن است در روزگار اندوه از این رو به آن رو می شود. در روزگار کم بارانی و قحطی که

دیگر هیچ. به سیاهی می‌زند. غروب‌ها طیبه تاریک تاریک می‌شود. پرده‌ای از سکوت و اندوه بر فرازش کشیده می‌شود. شب دراز می‌شود. (منیف، ۱۳۹۱: ۳۳).

فقر و فساد اداری به عنوان بن‌مایه‌های اصلی و به مثابه نمایشی از تباهی اجتماعی با زبان و نثری شیوا و ساده بیان می‌شود. همین شیوه بیانی است که جنبه واقعی و اجتماعی به داستان‌های دولت آبادی و منیف می‌بخشد.

۴. نتیجه‌گیری

رمان «النهایات» اثر عبدالرحمان منیف و «اوسنه بابا سبحان» نوشته محمود دولت آبادی، در زمره داستان‌های رئالیسم انتقادی هستند که با نگرشی واقع‌گرایانه و انتقادی، محیط روستا، فقر و محنت آن را به تصویر می‌کشند. این دو اثر مشترکات بسیاری در زمینه محتوا و ساختار دارند. از سوی دیگر توجه ویژه این دو نویسنده به مسائل اجتماعی طبقه خاصی از جامعه که مورد بی‌مهری حکومت‌های خود قرار گرفته‌اند، ضرورت مطالعه و بررسی تطبیقی آثار آنها را سبب می‌شود.

موضوع داستان‌ها، پیرامون زندگی روستانشینانی است که بر اثر عوامل مختلفی، زمین زراعتی خود را از دست می‌دهند و به دنبال آن در پی رهایی از وضعیت نابسامان موجود هستند. انتخاب این موضوع با رویکردی انتقادی و اصلاح‌جویانه، منطبق بر واقعیت و معیارهای رئالیستی به ویژه رئالیسم انتقادی است. انعکاس زندگی مردم روستا، توجه به ادبیات اقلیمی و انعکاس مشکلات اجتماعی و اقتصادی روستاییان وجه بارز این دو اثر رئالیستی است.

درونمایه‌های داستان‌ها، متناسب با موضوع، بیانگر فقر، درد و رنج طبقه اجتماعی خاصی است که با ناکامی و محرومیت در محیط روستا به سر می‌برند. تلاش برای رهایی از وضعیت ناگوار موجود، مبارزه علیه بی‌عدالتی، تقابل شهر و روستا، نکوهش تضاد طبقاتی، محکوم کردن نگاه مردسالارانه به زن، افشای روابط ناعادلانه حاکم بر مناسبات اجتماعی-اقتصادی محیط روستا، اعتراض به حکومت و برنامه‌های آن، آشفستگی و پریشان حالی روستانشینان بر اثر بحران‌های ناشی از فقر و قحطی و بی‌عدالتی از دیگر مضامین و درونمایه‌های مشترک داستان‌های مورد نظر است. از این رو درونمایه نیز در خدمت

اندیشه‌های انتقادی - اصلاحی نویسندگان قرار می‌گیرد و رئالیسم انتقادی آنان را به شکلی محسوس‌تر، نشان می‌دهد.

کتاب‌نامه

- ایرانی، ناصر (۱۳۸۲)، هنر رمان، تهران: نشر آبانگاه.
- پاینده، حسین (۱۳۸۹)، داستان کوتاه در ایران (داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی)، جلد اول، تهران: نیلوفر.
- پروینی، خلیل (۱۳۹۱) *الأدب المقارن (دراسات تطبيقية و نظرية)* تهران: سمت.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۹)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، تهران: آگاه.
- جرار، ماهر (۲۰۰۵)، عبدالرحمن منیف سیره و ذکریات، بیروت: المركز الثقافی العربی.
- جمال‌الدین، محمد سعید (۱۳۸۹) ادبیات تطبیقی (پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی) ترجمه سعید حسام پور و حسین کیانی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۷) *مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*، جلد اول، تهران: نشر قطره، چاپ دوم.
- خاتمی، احمد و علی تقوی (۱۳۸۵) «مبانی و ساختار رئالیسم در ادبیات داستانی» مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶، صص ۹۹ - ۱۱۱
- خسروی، ابوتراب (۱۳۸۸)، حاشیه‌ای بر مبانی داستان، تهران: نشر ثالث.
- دقیقیان، شیرین دخت (۱۳۷۱) *منشاء شخصیت در ادبیات داستانی*، تهران.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۱) *گفت و گزار سپنج*، تهران: نشر چشمه و پارسی.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۸)، *کارنامه سپنج*، تهران: فرهنگ معاصر و چشمه، چاپ دوم.
- الزعبی، احمد (۱۹۹۳)، *مقالات فی الادب و النقد*، اردن: مکتب الکتانی.
- الزغول، محمد احمد (۱۳۸۳)، «فغان شرق در صحرای سکوت»، ترجمه بسام علی رباعه، نشریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۸۰ و ۸۱، صص ۱۱۷-۱۱۰.
- السامرای، ماجد و جهاد فضل (۱۹۷۶)، «مصاحبه با عبدالرحمان منیف»، فصلنامه الفکر العربی، شماره ۶ و ۷
- سپانلو، محمد علی (۱۳۸۷)، *نویسندگان پیشرو ایران*، تهران: نشر نگاه، چاپ هفتم.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴)، *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، تهران: نگاه، چاپ سیزدهم
- الشکری، فدوی (۱۳۸۶)، *واقع‌گرایی در ادبیات داستانی معاصر*، تهران: نشر نگاه.
- کادن، جی‌ای (۱۳۸۶)، *فرهنگ ادبیات و نقد*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر شادگان، چاپ دوم.
- مارتین، والاس (۱۳۸۶)، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس، چاپ دوم.

۶۸ بررسی تطبیقی مبانی رئالیسم در رمان «النهايات» اثر عبدالرحمان منيف و ...

- مستور، مصطفی (۱۳۷۹)، مبانی داستان کوتاه، تهران: نشر مرکز.
- مشتاق مهر، رحمان و سعید کریمی قره بابا، (۱۳۸۸) «شکل شناسی داستان های کوتاه محمود دولت آبادی»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، شماره ۸، صص ۱۱۰-۷۳.
- منيف، عبدالرحمان (۲۰۰۷)، النهايات، بيروت: المؤسسة العربيه للدراسات و النشر، ط. ۱۲.
- منيف، عبدالرحمان (۱۳۹۱)، «النهايات»، ترجمه يدالله ملايري، تهران: انتشارات مرواريد.
- ميرصادقي، جمال (۱۳۸۸)، عناصر داستان، تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم.
- ميرعابدینی، حسن (۱۳۸۰)، صدسال داستان نویسی در ایران، جلد اول و دوم، تهران: نشر چشمه.
- النابلسی، شاکر (۱۹۹۱)، مدار الصحراء: دراسات في ادب عبدالرحمن منيف، بيروت: المؤسسة العربيه للدراسات و النشر.
- ولک، رنه (۱۳۷۷) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
- ویلیامز، ریموند (۱۳۸۶)، رئالیسم و رمان معاصر، نظریه های رمان: از رئالیسم تا پسا مدرنیسم، ترجمه حسین پاینده، تهران: نیلوفر